

## Research Paper

# The Role of Reception in the Pattern of Confrontation and Engagement of the United States towards the Islamic Republic of Iran in the Nuclear Case



Mostafa Mohammadi Ramezani<sup>1</sup> , Taha Akrami<sup>2</sup>

1. PhD. Candidate of International Relations, Faculty of Islamic Studies and Political Sciences, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.

2. PhD. in Regional Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.



**Citation** Mohammadi Ramezani M, Akrami T. (2022). [The Role of Reception in the Pattern of Confrontation and Engagement of the United States towards the Islamic Republic of Iran in the Nuclear Case (Persian)]. *Journal Strategic Studies of Public Policy*, 12(Special Issue), 172-193. <https://dx.doi.org/10.22034/SSPP.2022.699887>

<https://dx.doi.org/10.22034/SSPP.2022.699887>



Received: 06 Jul 2022

Accepted: 11 Sep 2022

Available Online: 22 Nov 2022

## ABSTRACT

The pattern of strategic confrontation and tactical engagement of the United States towards the Islamic Republic of Iran is usually evaluated in the framework of the macro theories of international relations or from the perspective of foreign policy analysis with emphasis on the domestic and international order. However, the examination of the process of formation of the approach of the Obama and Trump governments towards Iran, and specifically the nuclear case, shows that regardless of the roots and causes of the American confrontational strategy, the type of decision-making and the pattern of Iran's behavior towards Washington It has played an important role in decrease or increase level of the conflict. Understanding this issue through the lens of cognitive theory and analyzing the place of perception of American politicians in their strategic decision-making can play an effective role in adopting a reciprocal and proportionate approach from Iran. Therefore, the main question is how the American perception of Iran's behavior pattern in foreign policy has affected the formation of Washington's strategy towards Tehran? The findings of this research show that the pattern of engagement and confrontation between America and Iran is frequently counterproductive. In other words, according to experience, Iran's engagement and Détente towards the US has led to the escalation of confrontation on the part of Washington, and the approach of active resistance on the part of Iran has led to retreat of the US and its tactical engagement.

## Keywords:

Iran, America, Foreign Policy Strategy, Nuclear

## \* Corresponding Author:

Mostafa Mohammadi Ramezani, PhD Candidate.

Address: PhD. Candidate of International Relations, Faculty of Islamic Studies and Political Sciences, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.

E-mail: [mmohammadi.r@isu.ac.ir](mailto:mmohammadi.r@isu.ac.ir)

## مقاله پژوهشی نقش ادراک در الگوی تقابل و تعامل ایالات متحده در قبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

\*مصطفی محمدی رضانی<sup>۱</sup>، طه اکرمی<sup>۲</sup>

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران.  
۲. دانش‌آموخته دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

### چکیده

الگوی تقابل راهبردی و تعامل تاکتیکی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران به‌طور معمول در چارچوب نظریات کلان روابط بین‌الملل یا از منظر تحلیل سیاست خارجی با تأکید بر مؤلفه داخلی و نظم بین‌المللی ارزیابی شده است. با این حال، بررسی روند شکل‌گیری رویکرد دولت اوباما و ترامپ در قبال ایران و به‌طور خاص پرونده هسته‌ای نشان می‌دهد فارغ از ریشه‌ها و علل راهبرد تقابلی ایالات متحده نوع تصمیم‌گیری و الگوی رفتار ایران در قبال واشنگتن در تعدیل یا تشدید تقابل نقش مهمی داشته است. فهم این مسئله از دریچه تئوری شناخت و واکاوی جایگاه ادراک کارگزاران آمریکایی در تصمیم‌گیری راهبردی آنان می‌تواند در اتخاذ رویکرد متقابل و متناسب از سوی ایران نقش مؤثری داشته باشد. از این‌رو، سؤال اصلی آن است که ادراک ایالات متحده از نوع الگوی رفتاری ایران در سیاست خارجی چگونه بر شکل‌گیری راهبرد واشنگتن در قبال تهران اثر گذاشته است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که غالباً الگوی تعامل و تقابل ایالات متحده و ایران نسبت معکوس دارد. به عبارت دیگر، طبق تجربه، رویکرد تعاملی و تنش‌زدایی ایران در قبال ایالات متحده موجب تشدید تقابل و تنش‌زایی از سوی واشنگتن شده و رویکرد مقاومت فعال از طرف ایران موجب تعدیل رویکرد تقابلی ایالات متحده و تعامل (ولو تاکتیکی) آن شده است.

تاریخ دریافت: ۱۵ تیر ۱۴۰۱  
تاریخ پذیرش: ۲۰ شهریور ۱۴۰۱  
تاریخ انتشار: ۰۱ آذر ۱۴۰۱

### کلیدواژه‌ها:

ایران، ایالت متحده، شناخت، راهبرد سیاست خارجی، پرونده هسته‌ای، ترامپ، اوباما

\* نویسنده مسئول:

مصطفی محمدی رضانی

نشانی: تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل.

رایانامه: mmohammadi.r@isu.ac.ir

## مقدمه

مخالفت ایالات متحده با برنامه هسته‌ای ایران به انحصار شکنی ایران در فرایند دستیابی به توانمندی غنی‌سازی اورانیوم و «شناسایی حق غنی‌سازی بومی» محدود نمی‌شد، بلکه در چارچوب نگرش ایالات متحده، برنامه غنی‌سازی به مثابه مقدمه‌ای برای دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای و در نتیجه «سلطه» جمهوری اسلامی ایران بر غرب آسیا ارزیابی می‌شد. در واقع، برآورد اصلی ایالات متحده این بود که با استمرار روند روبه‌رشد برنامه هسته‌ای ایران و توسعه نفوذ منطقه‌ای آن، موازنه قوا در غرب آسیا به سود ایران تغییر یافته و هژمونی ایالات متحده در این منطقه با چالش جدی مواجه خواهد شد. به عبارت دیگر، زوایه نگاه ایالات متحده به موضوع ایران از منظر چالش یک قدرت هژمون در برابر یک قدرت نوظهور و تجدیدنظر طلب منطقه‌ای بود.

این ارزیابی ۲ حزبی در ایالات متحده، مسئله جلوگیری از دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای و مهار منطقه‌ای ایران را به یک اولویت اصلی در سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کرد. با این حال، در میان دموکرات‌ها و جمهوری خواهان نسبت به راهبرد و ابزارهای لازم برای تحقق این هدف اختلاف نظر وجود داشت تا جایی که اواما می‌گوید: «اختلاف بر سر چگونگی ممانعت از دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای به مهم‌ترین منظره در سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ تبدیل شد.» (اواما الف، ۲۰۱۵).

مواجهه متفاوت باراک اواما و دونالد ترامپ با ایران بازتابی از این اختلاف نظر و نمود عملی طرز فکر و دیدگاه‌های رایج در ایالات متحده برای مهار ایران در سال‌های اخیر است. با مروری بر تجربه اجرای این ۲ الگو در قبال جمهوری اسلامی ایران

تقابل راهبردی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده از دهه نخست قرن ۲۱ و پس از آنکه ایران به پیشرفت چشمگیری در غنی‌سازی اورانیوم دست یافت و نفوذ گسترده‌تری در منطقه غرب آسیا پیدا کرد، وارد دوره جدیدی شد. در زمینه هسته‌ای، ایران در سال ۲۰۰۶ فعالیت غنی‌سازی را در سطح محدود آغاز کرد و در فاصله کوتاهی تا سال ۲۰۱۰ علاوه بر ساخت و نصب سریع سانتریفیوژهای متعدد و تکمیل مرکز غنی‌سازی فردو توانست به دانش حساس غنی‌سازی ۲۰ درصد دست یابد. در سطح منطقه نیز پس از ۲ تحول مهم وقوع بیداری اسلامی و شکست داعش، نگرانی نسبت به عمق نفوذ استراتژیک جمهوری اسلامی ایران به شدت افزایش یافت.

ایران از کشوری که در معرض تهدید همسایگان شرقی و غربی (طالبان و صدام) بود به جایگاهی دست یافت که امکان نادیده گرفتن آن در معادلات منطقه غرب آسیا وجود نداشت. پیش از این نیز جمهوری اسلامی ایران همواره در اسناد امنیت ملی ایالات متحده در ردیف «دولت‌های سرکش و متخاصم» دسته‌بندی می‌شد، اما در این برهه با جهشی که در توانمندی‌ها و قدرت ایران رخ داد، مسئله مهار آن به یکی از چالش‌های اساسی سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل شد.

برنامه هسته‌ای ایران با هدف‌گذاری رشد علمی و اقتصادی آغاز شد، اما از همان ابتدا در دوره بوش پسر، رشد سریع توانمندی هسته‌ای ایران در ایالات متحده به مثابه یک چالش ژئوپلیتیکی مهم در غرب آسیا تلقی شد. ایالات متحده به جای مواجهه منطقی با برنامه هسته‌ای ایران، یک موضوع فنی و حقوقی را به یک چالش سیاسی تبدیل کرد و ماهیت صلح‌آمیز فعالیت‌های هسته‌ای ایران را نظامی جلوه داد.

تصور می‌کنند (فیسک و تیلور، ۱۹۹۱: ۲)، مهم‌ترین تأثیر را در شکل دادن به رفتار بازیگران دارد.

به بیان دیگر، طبق این نظریه، افراد و کشورها نگاهی متفاوت با یکدیگر و متناسب با «محیط روان‌شناختی» خاص خود را نسبت به محیط پیرامونی دارند (اسپروت و اسپروت، ۱۹۶۵). مقاله پیش‌رو نیز نظریه شناخت را به‌عنوان چارچوب نظری خود در توضیح علل اتخاذ رویکردها و رفتارهای متفاوت نسبت به برنامه هسته‌ای ایران برگزیده است. این امر که تحت تأثیر رویکرد سازه‌نگارانه است، تکمیل‌کننده خردگرایی محسوب می‌شود. این رویکرد شناخت‌محور بر نقش دانش، اندیشه‌ها، ادراک، هویت و فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید دارد. اینکه یک فرد چگونه می‌بیند، درک می‌کند و می‌فهمد، بسیار با اهمیت‌تر از آن چیزی است که در واقعیت وجود دارد. دانش بین‌الذهانی که محصول تعامل میان بازیگران است، رفتار بازیگران را شکل می‌دهد. تأثیرگذاری این باورها و ارزش‌های مشترک از طریق ذیل اتفاق می‌افتد: نخست، از طریق تنظیم و تعیین دستورکار سیاست براساس اولویت‌ها و ترجیحات ذهنی و دوم، تدوین سیاست‌ها و انتخاب‌ها براساس ارزش‌ها، آرمان‌ها و اتخاذ الگرناتیوی متناسب با هدف و ابزار نیل به آن. (روساتی، ۲۰۰۰).

بنابراین ترجیحات و درک ذهنی فرد عنصر اثرگذاری بر اتخاذ تصمیمات و سیاست‌ها در این نظریه به‌حساب می‌آید، اما این «فرد» محدودیت‌ها و ویژگی‌های خاص انسانی خود را نیز دارد که مهم‌ترین آن سادگی است. به‌طور کلی انسان‌ها همواره به‌دنبال سادگی هستند و از هرگونه ابهام فاصله می‌گیرند و اساساً احتمالات را درست متوجه نمی‌شوند (تتلاک، ۲۰۰۵). در مجموع، ویژگی‌های کلی انسان‌ها را در برخورد با داده‌های مرتبط با تهدید، می‌توان به شرح ذیل دانست:

می‌توان افزون بر شناخت پیش‌فرض‌ها، انگیزه‌ها و اهداف هر یک از این رویکردها و عوامل ادراکی مؤثر بر آن، از درس‌ها و تجربه‌های حاصل از تعامل‌ها و تقابل‌های پیشین برای کنش‌گری بهتر و الگوی رفتاری موفق‌تر جمهوری اسلامی ایران در قبال ایالات متحده در آینده بهره برد.

سؤال اصلی این پژوهش آن است که ادراک ایالات متحده از نوع الگوی رفتاری ایران در سیاست خارجی چگونه بر شکل‌گیری راهبرد واشنگتن در قبال تهران اثر گذاشته است؟ برای پاسخ به این سؤال با بهره‌گیری از تئوری شناخت در ۲ بخش به بررسی تأثیر و تأثر تصمیم و رفتار ایران با رویکرد ایالات متحده در دوره ریاست جمهوری اوباما و ترامپ پرداخته می‌شود.

## ۱. پیشینه پژوهش

نظریه‌های مختلفی پیرامون تبیین رویکرد و رفتار افراد و دولت‌ها مطرح شده‌اند. این نظریه‌ها در نگاه به علل رفتار انسانی و سازوکار آن با یکدیگر تفاوت دارند. یکی از این نظریه‌ها، نظریه شناخت<sup>۱</sup> است که بر نقش عوامل شناختی<sup>۲</sup> و ادراکی بر تغییر رفتار تأکید دارد (بندورا، ۱۹۸۹: ۲). این نظریه بر این موضوع که چرا بازیگران رفتاری خاص از خود نشان می‌دهد و علل مؤثر بر آن تمرکز می‌کند (بندورا، ۱۹۹۷: ۳).

یکی از مهم‌ترین علل، تأثیر محیط و سپس نگاه خاص افراد تصمیم‌گیر است که موجب ارائه رفتاری خاص خواهد شد. طبق این نظریه، ذهن و دینامیک‌های آن، سازنده باور و تصویرهای یک فرد از محیط اطراف هستند (اسنایدر، ۱۹۷۸: ۳۴۸)؛ بنابراین این تصویر ذهنی و نه آنچه در حقیقت هست، یا به عبارت دیگر، آنچه بازیگران از خود، دیگران و محیط

1. Cognition Theory
2. Cognitive Factors

راه عمل می‌کنند و تصمیم‌گیران از میان آن‌ها آنچه را که هنجارها و فهم آن‌ها متناسب‌تر است، اتخاذ می‌کنند (هاسن‌کلور و همکاران، ۱۹۹۶). البته این امر در صورتی رخ می‌دهد که تغییرات در عقاید موجب تغییر رفتار یا به عبارتی یادگیری شود. این یادگیری می‌تواند موجب تغییر راهبرد و حتی بازتعریف منافع ملی و اهداف شود (نی، ۱۹۸۷).

همچنین در چارچوب نظریه‌شناختی اندیشه‌ها و آرمان‌ها نیز نقش بسیار برجسته‌ای در شکل‌دهی به ترجیحات سیاسی و به‌خصوص سیاست خارجی و همکاری بین‌المللی دارند، چراکه چارچوب عمل و رفتاری را مشخص می‌کنند و بیانگر و نشانگر چیزی هستند که برای دولت‌ها اهمیت دارد؛ بنابراین اندیشه‌ها و ایده‌های جدید می‌توانند سیاست و اولویت‌های کشورها را عوض کرده و به آن‌ها کمک کند تا به نحوی رفتار کنند که در فقدان آن اندیشه‌ها هرگز چنین رفتاری را انتخاب نمی‌کردند. به همین دلیل، اندیشه‌ها و ایده‌های جدید می‌توانند ابزاری مهم در روند تغییر تعاملات بین‌المللی فعلی و به‌خصوص در رابطه با موضوع پرونده هسته‌ای ایران تلقی شوند.

## ۲. روشن‌شناسی پژوهش

### ۲.۱. رویکردهای اصلی در ایالات متحده برای مهار قدرت‌یابی ایران؛ از فرسایش تا فروپاشی

پس از انقلاب اسلامی، ایالات متحده در مواجهه با ایران اغلب ترکیبی از گزینه‌های فشار اقتصادی، انزوای سیاسی، مذاکره تاکتیکی و تهدید نظامی یا حتی اقدام نظامی را در پیش گرفته بود، اما در دوره‌های مختلف بر سر جزئیات مربوط به میزان و چگونگی به‌کارگیری این ابزارها تفاوت دیدگاه وجود داشته است. برای نمونه، ۲ حزب اصلی در ایالات

سادگی: رهبران سیاسی به‌دنبال ارزیابی تهدید از طریق ساده‌سازی جهان پیچیده هستند.

انسجام: طبق نظریه شناخت، مردم به‌دنبال انسجام هستند و از اطلاعات ناقص و ناهم‌خوان باورها فاصله می‌گیرند؛ بنابراین گرایش آن‌ها به مشاهده آن چیزی است که مؤید باور و اعتقاد فعلی آنان است (هرت و شیرمن، ۱۹۸۵).

سیاست‌گذاران و رهبران، بر الگوهای ادراکی خود برای فهم جهان اطراف اتکا می‌کنند. از این‌رو، ذهن آن‌ها به دسته‌بندی، کلیشه‌سازی، ساده‌سازی، استنتاج ادراکی و نهایتاً استفاده از مقایسه‌های تاریخی متمایل خواهد بود. این دسته‌بندی بدین معناست که ذهن بشر مسئله را درک کرده و اطلاعات گردآوری‌شده را با کنار هم گذاشتن و مرتب‌سازی، تقسیم‌بندی می‌کند که این روند به کلیشه‌سازی می‌انجامد (روساتی، ۲۰۰۰).

به گفته پم «این دسته‌بندی‌ها ابزارهای تفکر هستند که از آشوب مفهومی از طریق بسته‌بندی جهان به دسته‌های و مقوله‌های قابل مدیریت جلوگیری می‌کنند» (پم، ۱۹۷۰). این امر مسلماً موجب ایجاد حالت دوم، یعنی تمایل به ساده‌سازی و استنتاج ادراکی می‌شود؛ بنابراین نیاز به ساده‌سازی ادراک‌های علی مشاهده می‌شود.

همان‌طور که جرویس نیز آورده است: «مردم نیاز دارند تا آنچه در اطرافشان اتفاق افتاده است را تا جایی که می‌شود، بتوانند توضیح دهند. توضیح اینکه پدیده‌ای قابل توضیح نیست یا لااقل بدون افزودن استثنای قابل توضیح نباشد، از لحاظ روان‌شناسی و ذهنی مشوش‌ساز است.» (جرویس، ۱۹۷۶). این مسیرهای علی بر عمل تأثیر می‌گذارد و به آن شکل می‌دهند. در واقع، ایده‌ها به‌عنوان نقشه

## ۲.۲. رویکرد دولت اوباما در تقابل با جمهوری اسلامی ایران

باراک اوباما دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای را «تغییردهنده بازی<sup>۳</sup>» می‌داندست و معتقد بود که اگر ایران به «ظرفیت گریز هسته‌ای<sup>۴</sup>» نزدیک شود، ۲ پیامد جدی برای ایالات متحده در پی خواهد داشت. از طرفی، ایران با جرأت و جسارت بیشتری در منطقه خاورمیانه کنش‌گری خواهد داشت و امکان مقابله با آن از روش‌های متعارف دشوار می‌شود و از طرف دیگر، خاورمیانه به صحنه رقابت تسلیحات هسته‌ای تبدیل شده و کنترل آن از دست ایالات متحده خارج خواهد شد (اوباما، ب، ۱۵، ۲۰۱۵).

به همین دلیل، اوباما جلوگیری از دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای را در اولویت فوری خود قرار داد. او می‌گوید: «از ابتدای {دوره ریاست جمهوری} جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای اولویت شماره یک من بوده است.» (اوباما، د، ۱۵، ۲۰۱۵).

درک راهبردی اوباما از الگوی تصمیم‌گیری در ایران بر این مبنا شکل گرفته بود که جمهوری اسلامی ایران تنها در صورتی از موضع خود عقب‌نشینی می‌کند که حساسیت‌ها و اولویت‌های آن شناسایی و با شیوه‌های مؤثر تحت فشار قرار بگیرند. او می‌گوید: «فکر می‌کنم که اگر به نحوه عمل و تصمیمات آن‌ها در ۳ دهه گذشته نگاه کنیم، درمی‌یابیم که آن‌ها نسبت به حفظ و بقای نظام اهمیت می‌دهند. آن‌ها نسبت به افکار عمومی مردم حساسیت دارند و از انزوا رنج می‌برند. آن‌ها می‌دانند زمانی که انواع تحریم‌ها علیه آن‌ها اعمال شود، به شدت آسیب می‌بینند؛ بنابراین اگر گزینه‌هایی به آن‌ها عرضه شود که مسیر بالقوه بهتری را در پی داشته باشد احتمالاً آن را انتخاب خواهند کرد.» (اوباما، ۱۲، ۲۰۱۲).

متحده بر سر اینکه هدف از اعمال این گزینه‌ها علیه چه چیزی باشد، چه ترکیبی از فشار و امتیاز برای اقناع یا اجبار ایران لازم است، تا چه زمانی باید فشارها استمرار یابد یا کدام‌یک از این گزینه‌ها اثرگذاری بیشتری بر جمهوری اسلامی ایران دارد، با یکدیگر چالش داشته‌اند.

اختلاف بر سر چگونگی مقابله با قدرت ایران موجب بروز رویکردهای متفاوتی در واشنگتن شد. با این حال، با توجه به اهمیت ارزیابی نوع مواجهه ایالات متحده با ایران در دوره رشد قدرت منطقه‌ای و هسته‌ای آن، در این مقاله به بررسی تأثیرپذیری راهبرد دولت باراک اوباما و دولت دونالد ترامپ از ادراک آن‌ها از منطق رفتاری کارگزاران جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود.

اگرچه برخی از چهره‌ها و اندیشکده‌های هر حزب ایالات متحده رویکرد اوباما و ترامپ در قبال ایران را به‌خصوص در فرایند اجرا انتقاد کرده و راهکارهای متنوعی پیشنهاد کرده‌اند، اما به‌صورت کلی و با در نظر گرفتن خطوط کلان می‌توان الگوی اوباما و ترامپ در مواجهه با قابلیت‌ها و توانمندی‌های ایران را نماینده نگرش‌های راهبردی اصلی رایج در واشنگتن دانست.

به عبارت دیگر، در دوره اوباما و ترامپ فرضیه‌ها و ایده‌های اصلی موجود در ایالات متحده در قبال ایران به آزمون گذاشته شده و موفقیت‌ها و شکست‌های هریک تا حدود زیادی نمایان شده است؛ بنابراین با توجه به آنکه در آینده نیز سیاست کلی ایالات متحده در قبال ایران در میان این ۲ طیف در نوسان خواهد بود، برای تعیین چشم‌انداز تقابل راهبردی ایران و ایالات متحده باید به ارزیابی این ۲ رویکرد و مؤلفه‌های اصلی آن پرداخته شود.

3. Game Changer  
4. Breakout Capacity

اقتصادی در چارچوب یک اجماع بین‌المللی بتواند حساس‌ترین نقاط اقتصادی و مالی ایران را هدف قرار دهد، تأثیرگذاری بیشتری خواهد داشت. این جمع‌بندی تا حد زیادی متأثر از برآورد اطلاعاتی ایالات متحده در سال ۲۰۰۷ از نوع عملکرد جمهوری اسلامی ایران در مذاکرات سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ بود.

در گزارش سال ۲۰۰۷ جامعه اطلاعاتی ایالات متحده درباره نیات و قابلیت‌های هسته‌ای ایران گفته می‌شود «برداشت ما با اطمینان زیاد این است توقف برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳ و اعلامیه تهران مبنی بر تعلیق برنامه غنی‌سازی اورانیوم و امضای پروتکل الحاقی، در درجه اول در واکنش به بازرسی‌های بین‌المللی و فشارهای خارجی بوده است که به‌خاطر افشای فعالیت‌های هسته‌ای اعلام‌نشده، پیشین ایران بر این کشور وارد شده بود... این امر حاکی از آن است که تهران هزینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی دستیابی به سلاح هسته‌ای را نادیده نگرفته و منطق تصمیمات آن از الگوی «هزینه/فایده»<sup>۵</sup> تبعیت می‌کند (تخمین اطلاعات ملی، ۲۰۰۷).

حصول چنین درکی از منطق تصمیم‌گیری ایران و ارزیابی راهبردی از عقب نشینی ایران تحت فشارهای بین‌المللی تلاش برای ایجاد اجماع بین‌المللی علیه ایران و طراحی نوع جدیدی از تحریم‌ها را به هدف اصلی تلاش‌های ایالات متحده در قبال ایران تبدیل کرد. بسترسازی اوپاما برای اعمال تحریم‌های بین‌المللی و چندجانبه علیه ایران موفقیت‌آمیز بود. تحریم‌های اعمال‌شده نیز با دقت بالایی نقاط آسیب‌پذیر ایران را هدف قرار داد و

اوپاما همان‌گونه که در سال ۲۰۱۳ گفت از هنگامی که وارد کاخ سفید شد، به‌دنبال این بود که «چگونه باید نظام محاسبات هزینه/فایده ایران را تغییر بدهد.» (اوپاما، ۲۰۱۳). از طرفی، تجربه استفاده بوش از گزینه نظامی در خاورمیانه، اوپاما را به این نتیجه رسانده بود که اقدام نظامی راه‌حل مناسبی برای جلوگیری از دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای نیست. او می‌گوید: «اگر ما مطلبی از دهه قبل آموخته باشیم، این است که جنگ‌ها و به‌خصوص جنگ در خاورمیانه هرچه باشد، ساده نیست.» (اوپاما الف، ۲۰۱۵).

اوپاما در دانشگاه آمریکن درباره محدودیت استفاده از گزینه نظامی می‌گوید: «انتخاب چنین دکترینی (تعامل به جای جنگ) فقط به‌خاطر هزینه‌های جنگ نیست، بلکه علتش این است که راه‌حل مبتنی بر مذاکره کارآمدتر، قابل راستی‌آزمایی و پایدار است.» (اوپاما الف، ۲۰۱۵). اوپاما به‌صورت خاص نیز درباره استفاده از گزینه نظامی برای مهار برنامه هسته‌ای ایران بر این باور بود که حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران، نه‌تنها مؤثر نخواهد بود، بلکه آثار و نتایج نامطلوبی در پی خواهد داشت. او می‌گوید: «یک یا چندین حمله نظامی می‌تواند برنامه هسته‌ای ایران را برای مدتی عقب براند، اما بی‌تردید، ایران را بر آن خواهد داشت تا با سرعت به سمت بمب اتمی برود.» (اوپاما ج، ۲۰۱۵).

از طرف دیگر، اوپاما اقدامات دولت بوش را برای ایجاد فشار سیاسی و اقتصادی علیه ایران کافی نمی‌دانست، زیرا تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده و قطعنامه‌های پیشین شورای امنیت در دوره بوش در جلوگیری از رشد توان فنی هسته‌ای ناکارآمد بود. ایالات متحده در اواخر دوره بوش و به‌ویژه در دوره اوپاما به این نتیجه رسید بود که اگر تحریم و فشار

5. Cost-Benefit

در چنین شرایطی، دولت اوباما به این نتیجه رسید که اصرار بر توقف فعالیت‌های هسته‌ای ایران پیامدهای جبران‌ناپذیری برای امنیت ملی ایالات متحده خواهد داشت، زیرا نه تنها اعتبار ۲ گزینه اصلی ایالات متحده در مواجهه با چالش‌های سیاست خارجی، یعنی گزینه نظامی و تحریم‌های چندجانبه به شدت خدشه‌دار می‌شد، بلکه از نگاه اوباما ایران با دستیابی به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای بر خاورمیانه مسلط می‌شد.

در این شرایط ایالات متحده بین ۲ گزینه پذیرش شکست تحریم‌ها و تن دادن به ایران به عنوان قدرت هسته‌ای، راه حل میانه‌ای برگزید که در پی آن ایالات متحده از سیاست «غنی‌سازی صفر» و توقف کامل برنامه هسته‌ای ایران عدول کرد و در مذاکرات محرمانه عمان در اسفند سال ۱۳۹۲ اعلام کرد که حاضر به پذیرش «غنی‌سازی محدود» و استمرار «برنامه هسته‌ای» ایران است.

ایالات متحده در دوره اوباما در مواجهه با سیاست توسعه برنامه هسته‌ای ایران و عدم موفقیت تحریم‌ها در توقف روند رشد فعالیت‌های هسته‌ای مجبور به عقب‌نشینی در برابر ایران شد. استمرار رشد قابلیت‌های فنی ایران در برنامه هسته‌ای و تلاش برای کاهش آثار فشار اقتصادی از طریق دور زدن تحریم‌ها برای تحمیل عقب‌نشینی بیشتر ایالات متحده فرصت مناسبی فراهم ساخته بود، اما این موضوع در فضای نخبگانی و افکار عمومی ایران به درستی فهم نشد و به دلیل شتاب‌زدگی در دستیابی به توافق هسته‌ای در ۱۰۰ روز نخست دولت دهم، نه تنها زمینه و فرصت تغییر درک راهبردی ایالات متحده در قبال ایران از دست رفت، بلکه غلبه منطق «هر توافقی بهتر از عدم توافق است» در پذیرش برجام و عملکرد دولت روحانی پس از توافق هسته‌ای

در یک روند تدریجی کوتاه‌مدت، فشارهای اقتصادی بی‌سابقه‌ای به جمهوری اسلامی ایران تحمیل شد. با وجود این، ایالات متحده به هدف اصلی خود، یعنی وادار ساختن ایران به توقف و تعلیق غنی‌سازی هسته‌ای دست نیافت. ریچارد نفیو، از طراحان اصلی تحریم علیه ایران می‌گوید: «متأسفانه، علیرغم افزایش مستمر تحریم‌ها از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ این روند به امتیازدهی معنادار ایران در مذاکرات و تغییر محاسبات هسته‌ای آن منجر نشد.» (نفیو، ۲۰۱۸: ۷۸).

طراحی و اجرای روند تشدید فشار علیه ایران در ظاهر بی‌نقص بود، اما درک راهبردی اوباما از عوامل مؤثر بر منطق تغییر رفتار ایران نادرست بود. در دوره نخست دولت اوباما، تحریم‌ها به اقتصاد ایران آسیب وارد کرد، اما تغییر چشمگیری در اراده سیاسی مسئولین برای ادامه روند رشد توان هسته‌ای و انسجام اجتماعی درباره سیاست‌های هسته‌ای حاکمیت ایجاد نکرد. پژوهش مؤسسه نظرسنجی گالوپ در اواخر سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد ۵۶ درصد مردم ایران بر این باور بودند که تحریم‌های سازمان ملل، ایالات متحده و کشورهای اروپایی تأثیر چشمگیری بر زندگی آن‌ها داشته است. ۲۹ درصد دیگر معتقد بودند تحریم‌ها تا حدودی به زندگی مردم آسیب وارد کرده است.

به عبارت دیگر، تأثیر تحریم بر زندگی اکثریت جامعه ایران ملموس بوده است. با این حال، این نظرسنجی نشان می‌دهد تنها ۱۷ درصد از مردم موافق توقف برنامه هسته‌ای ایران هستند. علاوه بر حمایت اکثریت جامعه از استمرار برنامه هسته‌ای، ۴۷ درصد از مردم ایران، ایالات متحده را مقصر مشکلات اقتصادی خود می‌دانستند و تنها ۱۰ درصد از جامعه سیاست‌های حکومت را مسبب مشکلات اقتصادی خود معرفی کرده بودند (گالوپ، ۲۰۱۳).



رویکرد گام به گام اواما برای مهار ایران کافی نیست. اواما در تمایز رویکرد خود با رویکردهای جایگزین می‌گوید «آن‌ها در روش مواجهه با تهدیدهای ایران بر این باور بودند که «استمرار تحریم تا فروپاشی جمهوری اسلامی ایران» یا «حمله نظامی هدفمند» گزینه‌های جایگزین بهتری نسبت به ایده «مذاکره مبتنی بر فشار اقتصادی» هستند (اواما، ۲۰۱۳).

نگاه رژیم صهیونیستی و برخی از اندیشکده‌های آمریکایی نزدیک به آن، از جمله بنیاد دفاع از دموکراسی بر این باور بودند که تحریم‌ها ایران را تا «لبه پرتگاه» و مرز فروپاشی برد، اما اواما با توافق موقت ژنو و سپس رفع تحریم‌ها در برجام مانع از آن شد. از نگاه آن‌ها اواما به جای مذاکره و توافق هسته‌ای باید تحریم‌ها را تا فروپاشی ایران ادامه می‌داد.

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ و شخصیت متفاوت او این فرصت را در اختیار منتقدان اواما قرار داد تا براساس شناختی که از منطق تصمیم‌گیری و تأثیرپذیری جمهوری اسلامی ایران داشتند، گزینه‌های جایگزین خود را به دستور کار اصلی کاخ سفید در قبال ایران تبدیل کنند.

به عبارت دیگر، سیاست دولت ترامپ در قبال ایران متأثر از ادراکی که بود برای او ساخته شد. درواقع، آنچه از ایران در کمپین انتخاباتی سال ۲۰۱۶ ترامپ گفته شد با آنچه در نقطه پایانی سیاست او در قبال ایران در ژانویه سال ۲۰۲۰ مشاهده شد، متفاوت بود. ترامپ اگرچه زمینه‌های فکری نزدیکی به دیدگاه جایگزین، یعنی تحمیل فشار برای فروپاشی ایران داشت، اما ایده سیاست فشار حداکثری و ریسک‌پذیری آن در ترور شهید سلیمانی حاصل کنش‌ها و واکنش‌هایی بود که در طول ۴ سال به صورت گام به گام به سیاست او در

و «تلاش برای حفظ برجام به هر قیمت» به نوعی موجب پذیرش این روایت شد که «ایران در برابر فشار عقب نشینی می‌کند». درحالی‌که در عمل، در مذاکرات اولیه در عمان، ابتدا ایالات متحده از موضع قبلی خود عقب‌نشینی کرد. درواقع، به دلیل عقب‌نشینی ایالات متحده و تعدیل نسبی موضع خود در قبال برنامه هسته‌ای، ایران وارد فرایند مذاکرات طولانی مدت با دولت اواما شد.

عدم موفقیت تحریم‌ها در توقف برنامه هسته‌ای ایران، دولت اواما را وادار به تغییر موضع از «تعلیق همه فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم» به «استمرار برنامه هسته‌ای» و نیز پذیرش ضمنی لغو تحریم‌ها در کوتاه‌مدت کرد و با میانجی‌گری عمان مذاکره میان تهران و واشنگتن آغاز شد. وندی شِرمَن، نماینده ایالات متحده در مذاکرات ۵+۱ در دوره اواما می‌گوید: «[پذیرش برنامه غنی‌سازی محدود در ایران] کلیدی بود که باعث رفع بن‌بست شد و این ایالات متحده بود که همواره تا آن زمان گفته بود این شرط را نمی‌پذیرد.» (شِرمَن، ۲۰۱۶).

### ۳.۲. رویکرد دولت ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران

رویکرد اواما در قبال ایران با مخالفت جمهوری خواهان و جریان راست‌گرای اسرائیل روبه‌رو شد. انتقاد اصلی نسبت به رویکرد اواما این بود که ایده «تعامل مبتنی بر فشار» و «توافق هسته‌ای»، نه تنها موجب تغییر ساختار سیاسی و اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران و «میان‌روتر شدن» تهران نشد، بلکه رفتارهای «تهاجمی و تحریک‌آمیز» آن در منطقه افزایش یافت. هم‌زمانی توسعه نفوذ منطقه‌ای ایران با توافق برجام سبب شکل‌گیری این نگرش در میان جمهوری خواهان شده بود که

قبال ایران شکل داد.

کرد تا ضمن بهره‌گیری از ظرفیت کشورهای منطقه برای خنثی‌سازی نفوذ منطقه‌ای ایران، زمینه‌های فروش کلان تسلیحات ایالات متحده در منطقه را فراهم کند. سفر ترامپ به عربستان برای مشارکت در ائتلاف منطقه‌ای و امضای قرارداد فروش ۱۱۰ میلیارد دلاری جنگ افزار به عربستان این تلقی را در منطقه ایجاد کرد که رویکرد ترامپ نسبت به ایران و متحدان منطقه‌ای متفاوت از رویکرد اوباما است.

در دومین گام، پس از طرح درخواست ترامپ از شورای امنیت ملی ایالات متحده برای بازبینی سیاست این کشور در قبال برجام، مک‌مستر، مشاور امنیت ملی وقت ترامپ با همکاری اندیشکده‌های ایالات متحده راهی بین حفظ برجام و خروج از آن را به ترامپ ارائه می‌کنند که کلیات آن در مقاله مشترک مارک دوبوویتز و دیوید آبرایت در وال‌استریت ژورنال در ۲۵ سپتامبر سال ۲۰۱۷، یعنی چند روز قبل از اعلام عدم پای‌بندی ایران به برجام از سوی ترامپ منتشر می‌شود. آن‌ها در این مقاله می‌گویند «اصول استراتژی پیشنهادی ما در قبال ایران عبارت است از عدم تأیید پای‌بندی ایران به برجام، استمرار تعلیق تحریم‌های هسته‌ای، اعمال تحریم در حوزه‌های غیرهسته‌ای و اعمال فشار برای اصلاح کاستی‌های برجام.» (آبرایت، ۲۰۱۷).

دونالد ترامپ با پذیرش این استراتژی در سخنرانی ۱۳ اکتبر سال ۲۰۱۷ علیرغم ۸ گزارش فنی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، پای‌بندی ایران به برجام را رد کرد. در این دوره، با تهدید ترامپ مبنی بر خروج از برجام در صورت عدم رفع کاستی‌های آن، کشورهای اروپایی شروع مذاکرات مجدد درباره یک توافق جدید یا توسعه محدودیت‌های برجام در قالب طرح ۴ بندی مکرون را پذیرفتند و کنگره نیز با تشدید تحریم علیه برنامه موشکی و منطقه‌ای ایران

ترامپ در فوریه سال ۲۰۱۷ در توییته می‌گوید: «ایران در حال به زانو در آمدن و فروپاشی بود تا اینکه ایالات متحده در قالب توافق هسته‌ای به آن جانی دوباره بخشید: با ۱۵۰ میلیارد دلار.» (ترامپ، ۲۰۱۷). با این حال، اتخاذ گزینه‌های جایگزین در قبال ایران در دولت ترامپ فرایندی تدریجی داشت و پس از طی مراحل گوناگون در نهایت به اجرا درآمد و اثربخشی آن در عمل مورد آزمون قرار گرفت. برای فهم بهتر روند شکل‌گیری و سیر تحول رویکرد دولت ترامپ در قبال ایران می‌توان آن را در ۶ دوره دسته‌بندی کرد.

### ۳. یافته‌های پژوهش

#### ۱.۳ دوره نخست: بازبینی سیاست و اعلام عدم تأیید ایران به برجام

در ۹ ماهه نخست دولت ترامپ، کاخ سفید بازنگری در راهبرد ایالات متحده در قبال برنامه هسته‌ای و فعالیت‌های منطقه‌ای ایران را در دستور کار قرار داد. در این برهه، تلاش‌های جدی از سوی افراد و اندیشکده‌های آمریکایی منتقد اوباما و نیز از طرف کشورهای منطقه، از جمله عربستان و اسرائیل برای تغییر سیاست کاخ سفید در قبال ایران انجام شد.

در اولین اقدام، در فوریه سال ۲۰۱۷، یعنی یک ماه بعد از آغاز به کار ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده، ایده تشکیل ائتلافی منطقه‌ای با عنوان «ناتوی عربی» برای مقابله با ایران مطرح شد (دوبوویتز، ۲۰۱۷). دونالد ترامپ در اولین سفر خارجی خود با حضور در عربستان در ماه می سال ۲۰۱۷ به‌صورت رسمی با شکل‌گیری ائتلافی موسوم به «اتحاد استراتژیک خاورمیانه» موافقت

موافقت کرد.

### ۲.۳. دوره دوم: خروج از برجام و اعمال مجدد تحریم‌ها

پس از عدم تأیید پای‌بندی ایران به برجام در ۲ نوبت، یعنی در اکتبر سال ۲۰۱۷ و ژانویه سال ۲۰۱۸، دونالد ترامپ تصمیم به خروج از برجام گرفت. ۲ دیدگاه مختلف و البته قابل جمع درباره چرایی خروج ترامپ از برجام وجود دارد: برخی همچون مارک دوبروویتز که حامی اصلاح برجام بودند، رفتار ترامپ را بهانه‌جویی توصیف کرده و معتقدند ترامپ هیچ‌گاه به دنبال یافتن راه چاره برای اصلاح برجام نبود، بلکه طرح موضوع کاستی‌های برجام دستاویزی برای خروج او از توافق بود.

در این روایت، مشکل شخصی ترامپ با اوباما و میراث سیاست خارجی او به عنوان یکی از علل اصلی خروج از برجام مطرح شده و تغییر مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه و نیز حذف مخالفان لغو برجام از کاخ سفید به زمینه‌سازی برای این اقدام تفسیر می‌شود. استدلال عمده این گروه استناد به مذاکرات ایالات متحده و اروپا در ارتباط با چارچوب‌های یک توافق تکمیلی با ایران در اوایل سال ۲۰۱۸ است که علیرغم همراهی زیاد کشورهای اروپایی با ایده اصلاح برجام، ایالات متحده حاضر به پذیرش آن نشد.

برخی دیگر معتقدند علل خروج از برجام فراتر از ویژگی‌های شخصیتی ترامپ و مسائل سیاست داخلی ایالات متحده است. ترامپ، نه تنها برجام را در حوزه هسته‌ای یک توافق نامناسب می‌دانست، بلکه وجود چنین توافقی را مانع از مقابله مؤثر ایالات متحده با فعالیت‌های منطقه‌ای و برنامه موشکی ایران ارزیابی می‌کرد. براساس این دیدگاه، برجام اولاً

محدودیت‌های بسیار اندکی علیه برنامه هسته‌ای ایران در نظر گفته بود، ثانیاً شامل ابعاد تهدیدآمیز دیگر، از جمله برنامه موشکی و منطقه‌ای نمی‌شد و ثالثاً معافیت‌های تحریمی برجام از اعمال فشار جدی علیه ایران جلوگیری می‌کرد. خروج از برجام این فرصت را به ایالات متحده می‌داد تا با اعمال مجدد تحریم‌ها «بار دیگر ایران را در لبه پرتگاه قرار دهند».

اگرچه نمی‌توان به صورت قطعی درباره انگیزه و اهداف ترامپ برای خروج از برجام قضاوت کرد، اما صرف نظر از نیت او، آنچه روی داد تفاوتی با رویکرد «اعمال تحریم علیه ایران تا فروپاشی» نداشت. به عبارت دیگر، حتی اگر هدف اولیه ترامپ از به کارگیری جان بولتن و مایک پمپئو که به عنوان چهره‌های حامی تغییر رژیم و حمله نظامی هدفمند به ایران شناخته می‌شدند، در تیم امنیت ملی و اعمال مجدد تحریم‌ها تلاش برای فروپاشی ایران نبود، دولت ترامپ عملاً در این مسیر قرار گرفت.

مایک پمپئو در سخنرانی خود در بنیاد هریتیج<sup>۶</sup> به صراحت هدف ایالات متحده در دوره جدید را تلاش برای تغییر ماهیت نظام ایران و تبدیل آن به یک بازیگر عادی در نظام بین‌الملل دانست و ۱۲ شرط مشتمل بر ۴ محور اصلی «نابودی برنامه غنی‌سازی هسته‌ای، توقف آزمایش و توسعه توان موشکی، صرف نظر کردن از عمق استراتژیک و عقب‌نشینی کامل از منطقه و آزادی زندانیان آمریکایی» را برای مذاکره دولت ترامپ با ایران تعیین کرد. در واقع، شروط ۱۲ گانه پمپئو نه برای مذاکره با ایران، بلکه برای جلوگیری از شکل‌گیری مذاکره بود، زیرا پذیرش شروط دولت ترامپ در قالب توافقی موسوم به «توافق جامع» به معنای

6. Heritage Foundation

برجام برای این کشور هزینه‌ای نخواهد داشت.

پمپئو پیش از خروج ترامپ از برجام در جلسه بررسی صلاحیت به‌عنوان وزیر امور خارجه ۲ جمع‌بندی مهم از نوع واکنش ایران به تصمیم احتمالی ترامپ برای خروج از برجام ارائه می‌دهد که ریسک خروج از برجام را برای ایالات متحده کاهش می‌داد. او در نشست سنا گفت اولاً جمهوری اسلامی ایران در صورت خروج ایالات متحده از برجام، به دلیل منافع اقتصادی برجام از آن خارج نخواهد شد، یعنی خروج ایالات متحده از برجام موجب فروپاشی توافق هسته‌ای نمی‌شود. ثانیاً پس از خروج احتمالی ایالات متحده از برجام ایران به سرعت به دنبال ساخت سلاح هسته‌ای نخواهد رفت.

### ۳.۲. دوره سوم: افزایش تحریم تا سطح غیرقابل تحمل

در یادداشت «ایستادن روی یخ نازک: توافق هسته‌ای در سال سوم»<sup>۷</sup> گروه بین‌المللی بحران در ژانویه سال ۲۰۱۹ به نقل از یکی از مقامات ارشد دولت ترامپ گفته شده بود که «دولت ایالات متحده در ارزیابی اخیر خود به این نتیجه رسیده که رویکرد کاخ سفید در برابر ایران به اهداف خود دست نیافته است؛ نه تغییری در رفتار ایران ایجاد شده و نه ایران حاضر به پذیرش مذاکره شده است.» (گروه بحران، ۲۰۱۹).

ویکتوریا کوتس، مدیر بخش خاورمیانه شورای امنیت ملی ایالات متحده نیز در فوریه سال ۲۰۱۹ در یادداشتی در سایت کاخ سفید به ارائه ارزیابی از نحوه اجرای سیاست فشار حداکثری ترامپ پرداخته و به برخی از برنامه‌های دولت ایالات متحده برای

دست کشیدن ایران از عناصر اصلی توانمندا و قابلیت‌های بازدارنده و تسلیم در برابر ایالات متحده بود. به عبارت دیگر، مفادی برای توافق جامع اعلام شد که پذیرش یا عدم پذیرش ایران نتیجه یکسان داشت. اگر ایران از توانمندا‌های بازدارنده خود صرف‌نظر می‌کرد، به‌راحتی در معرض حمله نظامی یا سوءاستفاده کشورهای دیگر قرار می‌گرفت.

تصمیم به خروج از برجام ریسک بالایی داشت، اما ۲ برآورد اصلی از وضعیت داخل ایران دولت ترامپ را به تحقق هدف «فروپاشی یا تسلیم» امیدوار ساخت. برآورد یا ادراک اول، متکی به تحلیل دولت ترامپ از وضعیت نامناسب اقتصادی و ارزیابی چهره‌های مؤثر در فرایند تصمیم‌گیری در دولت ترامپ از اعتراضات دی سال ۱۳۹۶ بود.

مارک دوبوویتز، مدیر بنیاد دفاع از دموکراسی پس از اعتراضات دی سال ۱۳۹۶ بر این باور بود که اگرچه این دور از اعتراضات بی‌نتیجه پایان یافت، اما وقوع ناآرامی‌های اخیر در ایران نشان داد که گزینه تغییر رژیم در ایران دست‌یافتنی است.

رسانه‌های دست‌راستی نظیر فاکس نیوز، نشنال ری‌ویو، ویکلی استاندارد و واشنگتن اگزمینر در مطالب خود این باور را ترویج می‌کردند که به دلیل سرخوردگی مردم از وضعیت موجود و ناامیدی از توانایی جناح‌ها و احزاب سیاسی ایران برای ایجاد تغییر، مسیر دگرگونی رژیم در ایران گشوده شده است. مبتنی بر این تحلیل‌ها، دولت ترامپ به این ارزیابی رسید که با توجه به بستر اقتصادی و اجتماعی موجود در ایران می‌توان با خروج از برجام و ایجاد یک شوک بزرگ نظام جمهوری اسلامی ایران را در معرض فروپاشی قرار داد. برآورد دوم براساس این درک حاصل شده بود که خروج ایالات متحده از

7. On Thin Ice: The Iran Nuclear Deal at Three

هیچ نشانه‌ای از تمایل تهران به مذاکره با ایالات متحده یا احتمال تغییر رژیم در ایران در اثر ناآرامی سیاسی بروز نکرد. دولت ترامپ به این جمع‌بندی رسید در کنار تلاش برای همراه ساختن کشورهای اروپایی، فشار اقتصادی و سیاسی علیه ایران را به سطح بی‌سابقه‌ای برساند. لغو معافیت‌های نفتی و شناسایی سپاه به‌عنوان سازمان تروریستی در اوایل سال ۲۰۱۹، اقدام اصلی دولت ترامپ در این راستا بود.

در تصمیم‌گیری دولت ایالات متحده برای تشدید تحریم‌ها افزون بر ارزیابی دولت ترامپ از ناکامی تحریم‌ها در تحقق فروپاشی یا تسلیم ایران، ایده دولت مبنی بر تحمل تحریم‌ها یا صبر راهبردی در برابر آن تا برکناری ترامپ در انتخابات سال ۲۰۲۰ یا عزل احتمالی آن در فرایند استیضاح در تحریک ترامپ برای «بلندتر کردن دیوار تحریم‌ها»، یعنی تنوع‌بخشی به تحریم‌ها و تشدید آن مؤثر بود.

دولت ایالات متحده به این برآورد رسیده بود که دولت روحانی به جای توافق با ترامپ در انتظار روی کار آمدن دموکرات‌ها و وعده بازگشت آن‌ها به برجام است. از این رو، کاخ سفید تلاش کرد با تنوع‌بخشی به تحریم‌ها و تشدید آن‌ها مانع از بازگشت احتمالی دموکرات به توافق یا جلوگیری از انتفاع اقتصادی ایران در صورت احیای توافق هسته‌ای شود.

### ۴.۳. دوره چهارم: شکست بازدارندگی و ابراز تمایل ایالات متحده برای مذاکره

واکنش جمهوری اسلامی ایران به تشدید تحریم‌ها در قالب کاهش گام به گام تعهدات هسته‌ای و بهره‌گیری از ظرفیت‌های منطقه‌ای، تقابل ایران و ایالات متحده را وارد فاز جدیدی کرد. تصمیم تهران برای افزایش سطح تنش و تحمیل هزینه به

تقویت این سیاست در سال جدید میلادی اشاره می‌کند. او در این یادداشت می‌گوید: «برای دستیابی به اهداف استراتژی دونالد ترامپ قصد داریم در سال ۲۰۱۹ فشار بر ایران را به سطح غیرقابل تحمیلی برسانیم.»

کوتس از کشورهای اروپایی می‌خواهد از برجام خارج شده و تحریم‌ها را علیه ایران بازگرداند. او در توضیح دلیل این اقدام می‌گوید: «ترکیب فشار ایالات متحده و اروپا بازگشت ایران به پای میز مذاکره را تسریع خواهد کرد.» به عبارت دیگر، ایالات متحده به این نتیجه رسیده است که در صورت ادامه روند جاری دستیابی به هدف فروپاشی یا تسلیم ایران ممکن نخواهد بود.

این ارزیابی دولت ایالات متحده را متقاعد ساخت که برای موفقیت در سیاست‌های خود نیاز بیشتری به حمایت اروپا دارند. از همین رو، در نشست ورشو و مونیخ مایک پنس، معاون ترامپ از کشورهای اروپایی خواست از برجام خارج شده و در پویش تحریم علیه ایران به ایالات متحده بپیوندند. مایک پنس، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده در سخنرانی افتتاحیه کنفرانس ورشو گفت: «اکنون زمان آن فرا رسیده است که شرکای اروپایی از توافق هسته‌ای با ایران خارج شده و برای تحمیل فشار اقتصادی و سیاسی به ایران با ایالات متحده همراه بشوند.»

ارزیابی دولت ترامپ پس از خروج از برجام این بود که ایالات متحده می‌تواند با اتکال به تحریم‌های ثانویه و بدون نیاز به کشورهای اروپایی، ایران را وادار به حضور در پای میز مذاکره کند یا ناآرامی و اعتراضات ناشی از وخیم شدن اوضاع اقتصادی موجب تغییر رژیم در ایران شود. در مقابل، علیرغم بازگشت تحریم‌های ثانویه و شرایط دشوار اقتصادی

ایجاد بازدارندگی علیه اقدامات احتمالی جمهوری اسلامی ایران مفید بوده است. فرمانده سنتکام چندی پس از آغاز تنش‌ها با حضور در عراق در جمع خبرنگاران اعلام کرد که شواهد نشان می‌دهد ایران عقب‌نشینی کرده و محاسبات خود را تغییر داده است.

باین‌حال، پس از هدف‌گیری پهباد ایالات متحده در آسمان ایران، کاخ سفید و پنتاگون در وضعیت دشواری قرار گرفتند، زیرا نوع واکنش اولیه ایالات متحده به بروز نشانه‌های تهدید علیه منافع آن در خلیج فارس و عراق این انتظار را به وجود آورد که در صورت نقض خطوط قرمز ایالات متحده واکنش قاطعی نشان خواهد داد، اما پس از سقوط پهباد، دولت ایالات متحده بر سر دو راهی دشوار قرار گرفت، اگر به ایران واکنش نشان نمی‌داد به انفعال و عقب‌نشینی متهم می‌شد و اگر اقدامی، ولو محدود علیه ایران انجام می‌داد با تلافی و اقدام متقابل تهران مواجه شده و استمرار این چرخه، آستانه درگیری نظامی را کاهش داده و ایالات متحده را در معرض جنگی ناخواسته با سرنوشتی نامعلوم و هزینه‌های سنگین قرار می‌داد.

از همین‌رو، ترامپ برای جلوگیری از تشدید تنش تلاش کرد همچون انفجار نفت‌کش‌ها در دریای عمان که آن را حادثه‌ای بسیار جزئی و خارج از دامنه منافع ایالات متحده تعریف کرده بود، حمله به پهباد ایالات متحده را اشتباهی فردی بداند و از تهدید ایران و لفاظی‌های مرسوم خود موسوم به «آتش و خشم» بپرهیزد. علاوه‌براین، او دایره خطوط قرمز ایالات متحده تنگ‌تر کرد و انجام اقدام متقابل علیه ایران را از حمله به منافع و دارایی‌های ایالات متحده و متحدان آن در منطقه منوط به تلفات نظامیان ایالات متحده کرد تا مجبور به انجام واکنش نظامی

ایالات متحده خارج از محاسبات اولیه دولت ترامپ بود. در مواجهه با راهبرد جدید ایران، دولت ترامپ تصور می‌کرد می‌تواند با تهدید نظامی معتبر و ایجاد «بازدارندگی» در کنار «سیاست فشار حداکثری» مانع از استمرار راهبرد جدید ایران شود.

برایان هوک، سرپرست وقت گروه اقدام ایران در ابتدای دوره زمانی افزایش تنش‌ها در گفت‌وگو با واشنگتن‌پست گفت «ما هم‌زمان با تلاش برای دستیابی به توافقی جدید با ایران به دنبال احیای بازدارندگی در مقابل اقدامات ایران هستیم».

در فاز جدید برای ایجاد و تقویت بازدارندگی در برابر ایران از جان بولتن و وزارت دفاع برای اعتبار بخشی به تهدید نظامی ایالات متحده استفاده شد. اگرچه در ظاهر، بیانیه غیرمعمول بولتن برای اعزام ناو گروه ضربتی «یواس اس آبراهام لینکلن» و استقرار بمب افکن (B-52) در منطقه فرماندهی سنتکام و تهدید ژنرال دانفورد، رئیس ستاد مشترک سابق ایالات متحده به ایران مبنی بر اینکه «مسئولیت هرگونه حمله از سوی گروه‌های نیابتی علیه منافع ایالات متحده و متحدان آن در منطقه بر عهده ایران بوده و با پاسخ متناسب و در عین حال، قاطع پنتاگون در قلمرو سرزمینی ایران مواجه خواهد شد» به احتمال وقوع درگیری نظامی میان ایران و ایالات متحده تفسیر شد، اما پیام اصلی آن این بود که دولت ایالات متحده تمایلی به درگیری با ایران در سطح نظامی نداشته و خواهان حفظ آن در سطح اقتصادی و سیاسی است. در واقع، دولت ترامپ تلاش کرد تا با تهدید نظامی ایران را از تغییر فاز درگیری منصرف کند.

ارزیابی اولیه ایالات متحده نیز این بود که افزایش حضور نظامی در منطقه و تهدید نظامی معتبر در

ایالات متحده بود. در واقع، ترامپ با برکناری بولتن تغییر رویکرد نداد، بلکه عدم حضور افرادی چون بولتن در تیم ترامپ به دلیل رویکرد تهاجمی او نسبت به ایران و کره شمالی و نیز بیم اخلال احتمالی او در روند مذاکرات، لازمه ورود به دوره‌ای بود که در آن مذاکره محوریت می‌یابد.

به عبارت دیگر، اخراج بولتن از یک سو نه به معنای تضاد دیدگاه ترامپ با بولتن و عدم تمایل رئیس جمهور ایالات متحده به استفاده از گزینه تغییر رژیم یا جنگ، بلکه به معنای عدم توانایی ایالات متحده در پیگیری چنین سیاست‌هایی و ضعف و محدودیت آن در قبال مقاومت دیگر کشورها در برابر راهبرد ایالات متحده بود.

ترامپ در این برهه ۲ بار تلاش کرده بود تا در حاشیه اجلاس جی ۷ در فرانسه و نشست مجمع عمومی سازمان ملل با وزیر امور خارجه و رئیس جمهور ایران دیدار کند، باین حال به دلیل عدم پذیرش شرط ایران مبنی بر تقدم رفع تحریم‌ها بر انجام مذاکره، این دیدارها انجام نشد. این بیم به درستی در ایران وجود داشت که با توجه به تجربه مذاکرات ترامپ با کره شمالی و نیز ویژگی شخصیتی او در تمایل شدید به کارهای نمایشی، در صورت عدم دریافت تضمین برای رفع تحریم‌ها پیش از دیدار مستقیم، مذاکره به نتیجه معینی برای ایران ختم نشود.

### ۵.۳. دوره پنجم: احیای بازدارندگی از طریق تحمیل شوک به نظام محاسباتی ایران

ایالات متحده در ابتدای سال ۲۰۱۹ در جهت اجرای سیاست افزایش فشار تحریم‌ها به سطح غیرقابل تحمل تلاش کرد تا صادرات نفتی ایران را به میزان قابل توجهی کاهش دهد. واکنش ایران در قالب کاهش تعهدات هسته‌ای و رویکرد مقاومت

علیه هرگونه اقدام احتمالی از سوی ایران در آینده نزدیک نباشد.

پس از شکست ایده تهدید نظامی معتبر برای ایجاد بازدارندگی در برابر ایران، دولت ایالات متحده تلاش برای ایجاد یک ائتلاف دریایی بین‌المللی علیه ایران را در دستور کار قرار داد، اما به جز چند کشور معذور، از جمله بحرین، استرالیا و انگلیس از این ایده استقبال چندانی نشد. تصور کاخ سفید این بود که اجماع‌سازی، اولاً هزینه‌های ایالات متحده را کاهش می‌دهد و ثانیاً ایران را در معرض پاسخ جمعی قرار داده و از استمرار واکنش‌های تلافی‌جویانه بازمی‌دارد، اما به دلیل هزینه‌های احتمالی پیوستن به ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده در خلیج فارس، نگرانی از ورود به یک جنگ ناخواسته در منطقه و مقصر دانستن ترامپ در ایجاد چنین تنش‌هایی در منطقه، شکل‌گیری ائتلاف بین‌المللی با چالش جدی مواجه شد.

با آشکار شدن محدودیت گزینه‌های ایالات متحده در تغییر محاسبات ایران تمایل دولت ترامپ برای مذاکره با ایران افزایش یافت. طرح پیشنهاد مذاکره و درخواست از دیگر کشورها برای میانجی‌گری توسط دولت ترامپ از سویی، اقدامی تاکتیکی برای منصرف ساختن ایران از استمرار رویکرد «مقاومت فعال» بود و از سوی دیگر، الزامی راهبردی برای دولت ترامپ در آستانه انتخابات سال ۲۰۲۰ به شمار می‌رفت. پس از ناکامی در فروپاشی ایران، دولت ترامپ برای رهایی از افزایش انتقادهای داخلی و بین‌المللی و کسب یک دستاورد سیاسی چاره‌ای جز اقناع یا اجبار ایران برای حضور در پای میز مذاکره نداشت.

حذف بولتن از تیم امنیت ملی ترامپ گامی در راستای ورود به دوره جدید در سیاست خارجی

در واقع، این کشور با ترور شهید سلیمانی، به‌عنوان یک اقدام غیرقابل پیش‌بینی به دنبال تحمیل یک شوک به منطق و نظام تصمیم‌گیری ایران بود تا در پیش‌فرض‌های خود تجدیدنظر کرده و نظام محاسبات خود را تغییر دهد. به عبارت دیگر، ایالات متحده با ترور شهید سلیمانی به دنبال انتقال ۲ پیام اصلی بود؛ اول، سیاست مقاومت فعال ایران موجب عقب‌نشینی ایالات متحده نخواهد شد. دوم، ایالات متحده آماده ورود به جنگ با ایران است.

بنابراین ماهیت اقدامات ایالات متحده بیش از آنکه تهاجمی باشد، یک عملیات روانی برای تغییر چارچوب‌های ذهنی تصمیم‌گیران ایرانی بود، یعنی ایالات متحده برای سرپوش نهادن بر ضعف‌ها و کاستی‌های راهبرد خود تصمیم به ایجاد سردرگمی و هراس در مسئولین ایران گرفت.

به این نکته مهم باید توجه داشت که ایالات متحده زمانی برای ایجاد این تغییر اقدام کرد که دولت ترامپ به این برآورد رسیده بود که پس از اعتراضات آبان سال ۱۳۹۸ مسئله اصلی ایران حفظ ثبات و بقای حکومت است. به‌لحاظ راهبردی، جمع‌بندی دولت ترامپ به این معنا بود که وضعیت شکننده ایران محدودیتی جدی در واکنش آن نسبت به اقدامات احتمالی ایالات متحده خواهد بود.

ایالات متحده این موضوع را در خروج از برجام نیز تجربه کرده بود. ایالات متحده با این پیش‌فرض از برجام خارج شد که ایران به دلیل شرایط داخلی و وضعیت اقتصادی از برجام خارج نخواهد شد، یعنی اقدام علیه ایران هزینه‌چندان نداشته و موجب واکنش جدی از سوی تهران نمی‌شود. نوع واکنش ایران به خروج ایالات متحده از برجام و اتخاذ رویکرد صبر استراتژیک نیز برآورد این کشور را تأیید کرد.

فعال، ایالات متحده را در معرض عقب‌نشینی از تحریم‌ها و ورود به جنگ با ایران قرار داد. ایالات متحده به این نتیجه رسید که برای جلوگیری از اقدامات تلافی‌جویانه ایران و استمرار پویش فشار حداکثری نیازمند عنصری جدید در راهبرد خود در قبال ایران است. از همین‌رو، دولت ترامپ تلاش کرد تا با ایجاد بازدارندگی، رویکرد تهاجمی ایران را خنثی کند.

ایالات متحده با تحلیل رفتار ایران در انفجار نفت‌کش‌ها در خلیج فارس و دریای عمان، سقوط پهباد آمریکایی، حمله به آرامکو و پایگاه نظامی ایالات متحده در عراق به این جمع‌بندی رسید که اقدامات تلافی‌جویانه ایران بر ۲ اصل و پیش‌فرض اساسی استوار شده است: اول، ایالات متحده در برابر یک رویکرد تهاجمی و افزایش هزینه‌ها مجبور به عقب‌نشینی و تجدیدنظر در راهبرد فشار حداکثری خواهد شد. دوم، ایالات متحده به دلیل پرهیز از ورود به یک جنگ تمام‌عیار اقدام قاطعی در برابر ایران انجام نخواهد داد. به عبارت دیگر، سطح و نوع اقدام احتمالی ایالات متحده قابل پیش‌بینی و مدیریت است.

مهم‌ترین تهدید برای دولت ترامپ این بود که ایران به درستی ملاحظات و محذوریتهای ایالات متحده را شناسایی کرده و در حال اجرای طرح‌های هوشمندانه برای استفاده از محدودیت‌ها و ضعف‌های ایالات متحده در منطقه بود. به همین دلیل، ایالات متحده تصمیم گرفت به جای مقابله با اقدامات مورد به مورد ایران، محاسبات و پیش‌فرض‌های ایران را هدف قرار دهد، زیرا استمرار این وضعیت ایالات متحده را در معرض یک روند فرسایشی و عقب‌نشینی قرار می‌داد. از این‌رو، ایالات متحده تصمیم به اجرای طرح ترور شهید سلیمانی گرفت.



درواقع، ایالات متحده در پی اجرای یک طرح ۲ مرحله‌ای بود که طبق آن ایالات متحده نخست با همراهی کشورهای اروپایی قطعنامه‌ای با موضوع تمدید تحریم‌های تسلیحاتی ایران به شورای امنیت ارائه می‌داد. در صورت مخالفت اعضای شورای امنیت با این قطعنامه و وتوی احتمالی آن توسط چین و روسیه، آنگاه ایالات متحده در اقدامی یک‌جانبه تلاش می‌کند سازوکار ماشه را فعال کند (پمپئو، ۲۰۱۸).

بنابراین اگر در مرحله اول، قطعنامه تمدید تحریم‌های تسلیحاتی به تصویب اعضای شورای امنیت می‌رسید، به معنای آن بود که بخشی از قطعنامه‌های پیشین که مربوط به عدم خرید و فروش سلاح توسط ایران بود، بازگشته است و اگر ایالات متحده سازوکار ماشه را فعال می‌ساخت، آنگاه تمام قطعنامه‌ها علیه ایران مجدداً اعمال می‌شد.

درباره هدف ایالات متحده از فعال سازی سازوکار دیدگاه‌های متنوعی وجود دارد؛ برخی بر این باورند که هدف اصلی ایالات متحده جلوگیری از لغو تحریم‌های تسلیحاتی است. برخی دیگر، هدف ایالات متحده را فروپاشی برجام معرفی می‌کنند. به لحاظ منطقی، در صورت بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت، تحریم‌های تسلیحاتی نیز تمدید شده و در صورت خروج رسمی ایران از توافق هسته‌ای، برجام از بین می‌رفت.

در ارتباط با فروپاشی برجام، برای فهم بهتر انگیزه اصلی ایالات متحده باید میان «هدف» و «نتیجه» تمایز قائل شد. در واقع، اگرچه این امکان وجود داشت که در صورت فعال سازی سازوکار ماشه، برجام دچار فروپاشی شود، اما تمرکز اصلی دولت ترامپ در آن مقطع بر بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت و

با توجه به این وضعیت، استراتژی دولت ترامپ در قبال ایران در این برهه تغییر نکرد، بلکه ترامپ با استفاده از ابزار نظامی و ایجاد تهدید علیه ایران در صدد کنترل رفتارهای ایران بود. به عبارت دیگر، تلاش برای احیای بازدارندگی بخشی از پازل دولت ترامپ برای حفظ وضع موجود و قرار دادن ایران در یک روند فرسایشی و تضعیف آن بود.

### ۶.۳. دوره ششم: تثبیت پویش فشار حداکثری از طریق تلاش برای بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت

پس از خروج ایالات متحده از برجام و بازگشت تحریم‌ها، جمهوری اسلامی ایران از مزایای اقتصادی توافق هسته‌ای محروم شد. باین حال، همچنان فرصت بهره‌گیری از مزایای دفاعی و امنیتی برجام وجود داشت. طبق قطعنامه ۲۲۳۱، ۵ سال پس از روز پذیرش برجام، تحریم‌های تسلیحاتی شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران لغو می‌شود و ایران این امکان را خواهد داشت که از ۱۸ اکتبر سال ۲۰۲۰ (۲۷ مهر سال ۱۳۹۹) اقدام به خرید و فروش سلاح‌های متعارف کند، اما وزارت امور خارجه ایالات متحده از یک سال پیش در حال برنامه‌ریزی و ارزیابی گزینه‌های مختلف برای جلوگیری از پایان تحریم‌های تسلیحاتی و ممانعت از بهره‌مندی ایران از مزایای باقی‌مانده برجام بود.

در فاصله ۶ ماه مانده به لغو تحریم‌های تسلیحاتی ایران، وزارت امور خارجه ایالات متحده با تهدید ضمنی کشورهای دیگر اعلام کرد اگر با تمدید تحریم‌های تسلیحاتی ایران در شورای امنیت سازمان ملل موافقت نشود، ایالات متحده با استناد به بند ۱۰ قطعنامه ۲۲۳۱ اقدام به راه‌اندازی سازوکار ماشه و بازگشت تمام قطعنامه‌های پیشین خواهد کرد.

در هر زمانی، هر کشور یا شرکتی را که در تعامل تسلیحاتی با ایران باشد به صورت مصداقی تحریم کند. تحریم تسلیحاتی اتحادیه اروپا علیه ایران نیز حداقل تا سال ۲۰۲۳ پابرجا خواهد بود. از این رو، ایالات متحده با وجود قانون کاتسا و تحریم‌های اروپا نیاز چندانی به تمدید تحریم تسلیحاتی ایران در شورای امنیت نداشت.

برخلاف این باور که تصور می‌شود ایالات متحده در آن مقطع تلاش داشت برجام را قربانی تمدید تحریم‌های تسلیحاتی کند، باید به این موضوع توجه داشت که برای ایالات متحده سطح تهدید دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای بیشتر از دستیابی به تسلیحات متعارف است. در صورت لغو تحریم‌های تسلیحاتی، ایران امکان دستیابی به جنگنده، تانک، نفربر زرهی، سامانه توپخانه‌ای و بالگرد پیشرفته را خواهد یافت، اما در صورت فروپاشی برجام و فراتر رفتن برنامه هسته‌ای ایران از تعهدات پذیرفته‌شده در برجام آستانه گریز هسته‌ای ایران کاهش خواهد یافت که برای ایالات متحده خطرناک‌تر است، چراکه در معادلات راهبردی ایالات متحده، دستیابی ایران به قابلیت ساخت سلاح هسته‌ای «تغییر دهنده بازی<sup>۱۰</sup>» در غرب آسیا و تجدید توازن در سطح منطقه به سود ایران خواهد بود.

بنابراین ایالات متحده در پی آن نیست که برای جلوگیری از تهدید متعارف برنامه تسلیحاتی ایران، تهران را به سمت خروج از برجام، توسعه قابلیت‌های فنی هسته‌ای و درنهایت، کاهش آستانه گریز هسته‌ای سوق دهد.

تثبیت پویای فشار حداکثری علیه ایران بود. ثمره اصلی ایجاد تمایز میان فروپاشی برجام و بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت توجه به این نکته مهم است که دولت ترامپ در پی تحریک ایران برای خروج از توافق هسته‌ای و بازگشت برنامه هسته‌ای ایران به وضعیت پیش از توافق هسته‌ای نبود.

به عبارت دیگر، هدف اصلی ایالات متحده این بود که برنامه هسته‌ای ایران، حتی در صورت فروپاشی برجام همچنان محدود بماند، اما فشار علیه ایران مستمر باشد.

در ارتباط با تمدید تحریم‌های تسلیحاتی باید به این نکته مهم اشاره کرد که برجسته‌سازی موضوع تحریم‌های تسلیحاتی توسط ایالات متحده ابزاری برای استمرار فشار خارجی علیه ایران است. «چراکه اگر هدف واقعی واشنگتن به حداقل رساندن تأثیر خرید و فروش سلاح‌های مجاز بر امنیت خاورمیانه بود، در مقایسه با تمدید نامحدود محدودیت‌های تسلیحاتی یا تهدید به فعال کردن سازوکار ماشه و بازگرداندن تحریم‌های سازمان ملل، گزینه‌های واقع‌بینانه‌تری، از جمله تمدید موقت تحریم‌ها وجود داشت.<sup>۸</sup>»

علاوه بر این، کنگره ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ مفاد اصلی تحریم تسلیحاتی در قطعنامه ۱۷۴۷ و ۱۹۲۹ را در قانون کاتسا ذکر کرده و خرید و فروش تسلیحات متعارف به ایران یا از ایران را ذیل تحریم‌های ثانویه ایالات متحده قرار داده است.<sup>۹</sup> طبق این قانون، وزارت خزانه‌داری ایالات متحده می‌تواند

8. <https://www.crisisgroup.org/fa/middle-east-north-africa/gulf-and-arabian-peninsula/iran/218-iran-us-brings-maximum-pressure-un>

9. <https://www.congress.gov/bill/115th-congress/house-bill/3364/text>

10. Game Changers

## ۴. بحث و نتیجه‌گیری

بررسی الگوی رفتاری دولت اوپاما و ترامپ نشان می‌دهد در تقابل راهبردی ایران و ایالات متحده در کنار تحولات ژئوپلیتیکی، درک و برداشت ایالات متحده از منطق رفتاری ایران در شکل‌گیری رویکرد واشنگتن در قبال تهران نقش مهمی داشته است. به عبارت دیگر، تشدید تحریم و فشار خارجی علیه جمهوری اسلامی ایران در یک دهه گذشته، بیش از آنکه متأثر از سوءبرداشت ایالات متحده از ماهیت برنامه هسته‌ای یا فعالیت‌های منطقه‌ای ایران باشد، ناشی از درک راهبردی ایالات متحده از فرایند تصمیم‌گیری و کنش سیاست خارجی در ایران است.

نمود باز تأثیر مؤلفه شناخت و ادراک واشنگتن از منطق کنشگری ایران را می‌توان در شکل‌گیری رویکرد دولت اوپاما و ترامپ مشاهده کرد. در دوره اوپاما این موضوع به صورت سلبی و ایجابی موجب تهدیدزایی و فرصت‌سازی برای ایران شد. در دور نخست اوپاما، ایالات متحده با توجه به عملکرد دولت وقت ایران در مذاکره با اروپا در بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ این برآورد را داشت که تهران بازیگر عقلانی است و تحمیل هزینه از طریق تحریم چندجانبه، تهدید نظامی معتبر و ائتلاف‌سازی سیاسی می‌تواند موجب عقب‌نشینی آن شود. این ارزیابی اطلاعاتی در اعمال فشار علیه ایران از طریق تشدید تحریم‌های ثانویه و قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه نقش مهمی داشت.

در دوره دوم اوپاما، از یک‌سو رشد ابعاد فنی توان هسته‌ای و قدرت‌یابی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر، بروز احتمال کاهش اثرگذاری تحریم‌ها در بلندمدت این نگرش را در ایالات متحده

ایجاد کرد که واشنگتن چاره‌ای جز پذیرش برنامه هسته‌ای در ایران و رفع تحریم‌ها را، ولو در سطح حداقلی ندارد. این برآورد در آغاز روند مذاکرات مستقیم میان تهران و واشنگتن در اوایل سال ۲۰۱۳ در عمان و تدوین چارچوب اولیه برای توافق هسته‌ای نقش مهمی داشت.

در دوره ترامپ، اتخاذ رویکرد پرهیز از تشدید تنش با ایالات متحده با هدف حفظ برجام و عدم ورود به درگیری نظامی با آن توسط دولت وقت در ایران برخلاف انتظار، نتیجه معکوس در پی داشت. به عبارت دیگر، تنش‌زدایی ایران در آن برهه موجب تنش‌زایی ایالات متحده شد.

اگرچه عقب‌نشینی و انفعال در سیاست خارجی از سوی ایران با هدف حل بحران انجام شده بود، اما این اقدامات غالباً موجب تحریک طرف مقابل برای فشار بیشتر شد. به صورت مشخص در خروج ترامپ از برجام، این ادراک که تهران در صورت خروج ایالات متحده از توافق همچنان متعهد به آن باقی خواهد ماند و از تحمیل هزینه متقابل به واشنگتن پرهیز خواهد کرد، در افزایش ریسک‌پذیری ترامپ در عملی ساختن ایده خروج از برجام و بازگشت تحریم‌ها نقش مهمی داشت.

عدم توجه به تأثیر عملکرد سیاست خارجی در شکل‌گیری درک راهبردی بازیگران خارجی از ایران و اتکای به پیش‌فرض‌ها و ارزیابی‌های عمدتاً خوش‌بینانه در کنش بین‌المللی موجب پیچیده‌تر شدن تقابل ایران با ایالات متحده شده است.

ارزیابی روند شکل‌گیری رویکرد دولت اوپاما و ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران و به‌طور خاص پرونده هسته‌ای نشان می‌دهد نوع تصمیم‌گیری و رفتار ایران در تعدیل یا تشدید راهبرد ایالات متحده

نقش مهمی داشته است. براساس این تجربه، الگوی مقاومت فعال راهبردی به عقب‌نشینی ایالات متحده و الگوی صبر راهبردی موجب تهاجمی‌تر شدن رویکرد واشنگتن منجر می‌شود.

## ملاحظات اخلاقی

### پیروی از اصول اخلاق پژوهش

تمام اصول اخلاقی در این مقاله در نظر گرفته شده است.

### حامی مالی

این پژوهش هیچ‌گونه کمک مالی از سازمان‌های دولتی، خصوصی و غیرانتفاعی دریافت نکرده است.

### مشارکت‌نویسندگان

هر دو نویسنده در تهیه و تدوین این مقاله مشارکت داشته‌اند.

### تعارض منافع

بنابر اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

## References

- Bandura, A. (1989). Human agency in Social cognitive theory. *American Psychologist*, 44(9), 1175–1184. [Link]
- Bem, D. J. (1970). *Beliefs attitudes and human affairs*. Utah: Brooks/Cole. [Link]
- Crisis Group. (2019). *On thin ice: The Iran nuclear deal at three*. Brussels: International Crisis Group. [Link]
- Fiske, S., & Taylor, S. E. (1991). *Social cognition*. New York: Mcgraw-Hill Book Company. [Link]
- Hasenclever, A., & Mayer, P., & Rittberger, V. (1996). Interests, power, knowledge: The study of international regimes. *Mershon International Studies Review*, 40(Supplement\_2), 177-228. [DOI:10.2307/222775]
- Hirt, E. R., & Sherman, S. J. (1985). The role of prior knowledge in explaining hypothetical events. *Journal of Experimental Social Psychology*, 21(6), 519-543. [DOI:10.1016/0022-1031(85)90023-X]
- Nye, J. (1987). Nuclear learning and U.S.-Soviet security regimes. *International Organization*, 41(3), 371-402. [DOI:10.1017/S0020818300027521]
- Rosati, A. J. (2000). The power of human cognition in the study of world politics. *International Studies Review*, 2(3), 45-75. [DOI:10.1111/1521-9488.00215]
- Snyder, J. (1978). Rationality at the brink: The role of cognitive processes in failures of deterrence. *World Politics*, 30(3), 3445-365. [DOI:10.2307/2009870]
- Sprout, H., & Sprout, M. (1965). *Ecological perspective on human affairs*. Princeton: Princeton University Press. [DOI:10.1515/9781400877232]
- Tetlock, P. E. (2005). *Expert political Judgement: How good is it? How can we know?* Princeton: Princeton University Press. [Link]